«خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه»

واژگان «وزن» و «میزان» از دیدگاه فقه اللغة

- اعتدال و تناسب، اصل واحد در واژه‌ی «وزن»

اعتدال و تناسب، اصل واحد در واژه‌ی «وزن»

عبارت بعدی این بود: - عجب جمله‌ای است! - «خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه»؛ چقدر سبک است و کم وزن است، آن ترازویی که شهادتان از آن برودن و چقدر پر بار و سنگین است، آن ترازویی که شهادتین در آن گذاشته شود. این ظاهر معنا است. در مقابل هم هستند؛ از رفع و وضع است. یا رفع و خفض. در آیات شریفه مقابله رفع و وضع در دو-سه جا آمده است. یکی در سوره ی مبارکه‌ی انشراح است: «وَوَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ، وَرَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ.»[1] در سوره‌ی مبارکه‌ی الرحمن هم هست.

شاگرد: واقعه.

استاد: در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه «خافِضَةٌ رافِعَةٌ»[2] است. در سوره‌ی مبارکه الرحمن، «وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزانَ»[3] است. شاید از یکی از مهمترین آیات در تناسب همین آیه باشد. هر چه انسان در کلام الهی فکر کند جا دارد. «وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِيزانَ» یعنی چه؟ این وضع در مقابل رفع به چه معنا است؟ البته دو آیه‌ی بعدش هم دارد: «وَالْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ»[4].

چیزی که الآن می‌خواهیم آن را پی بگیریم کلمه‌ی «میزان» است، تا بعد ببینیم ارتباط آیات به هم چیست. همه با «میزان» آشنا هستند، آن را به ترازو معنا می‌کنند. وزنش هم «موزان» است. موزان- میزان، یعنی اسم آلت است؛ وسیله‌ی وزن کردن. خُب، وزن چیست؟ تا آن جایی که بنده وزن را نگاه کردم، در کلمات سه معنا برای وزن گفته‌اند. یکی وزن به‌معنای ثقل الشیء است. وزن چیست؟ سنگینی. دوم؛ وزن به‌معنای سنگینی نیست. بلکه به‌معنای تقدیر ثقل الشیء است؛ سنگینی چیزی را اندازه‌گیری کنیم.

در التحقیق از جاهای دیگر هم نقل می‌کنند:

> «وزن
>
> مقا- وزن: بناء يدل على تعديل و استقامة. و وزنت الشيء وزنا. و الزنة: قدر وزن الشيء، و الأصل وزنة. و يقال: قام ميزان النهار: إذا انتصف النهار. و هذا يوازن ذلك، أي هو يحاذيه. و وزين الرأي: معتدل. و هو راجح الوزن، إذا نسبوه الى رجاحة الرأي و شدة العقل»[5].

بعد از مصباح و از العین آورده‌اند. بعد فرموده‌اند:

>

> «و التحقيقأن الأصل الواحد في المادة: هو تقدير ثقل الشيء و خفته و تعيين مقداره، مادي أو معنوي»[6].

«هو تقدير ثقل الشي»؛ اندازه‌گیری سنگینی شیء. ثقل شیء لشیء. العین هم دارد. اما آیا وزن به‌معنای سنگینی است؟ یا به‌معنای اندازه‌گیری سنگینی شیء است؟ یا اصلاً به‌معنای سنگینی نیست و سنگینی از لوازم آن است؟ «وزن» یک معنای دیگری دارد. برای بنده تعجب دارد؛ دو-سه بار هم برگشتم. اگر شما وجهی پیدا کردید به بنده هم بگویید. مرحوم آقای مصطفوی وزن را به تقدیر معنا می‌کنند و آن معنایی که ابن‌فارس گفته است را، اصلاً اشاره از آن بحث نمی‌کنند. در مقاییس گفته است: «وزن: بناء يدلّ على تعديل و استقامة»؛ برابری کردن و مستقیم بودن است. یکی از آیات بسیار مهم در مانحن فیه این آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی حجر است:

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ»[7]. «موزون» همین هر چیز موزون را قرار دادیم و رویاندیم. موزون به چه معنا است؟ یعنی سنگین است؟! «انبتنا فیها من کل شئ مثقل» که خداوند به آن وزن داده است؟! «و انبتنا فیها من کل شیء موزون» یعنی در زمین هر چیزی که سنگینی دارد و تقدیر شده است؟ یعنی هر چیزی یک سنگینی اندازه‌گیری شده دارد. همه چیز به این صورت است؟ ای خیر؛ طبق ارتکازی که عرب دارد و شما دارید، وقتی این آیه را می‌خوانید، از «موزون» چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟

شاگرد: متناسب.

استاد: متناسب. ببینید این لغت، ذهن ما را به اصل و روح معنای وزن خیلی نزدیک می‌کند. این آیه، حالت کلیدی دارد. یکی از جاهای خوب مجمع البحرین است که مرحوم طریحی فرموده‌اند:

> «قيل مَعْنَاهُ أَنّ الْوَزْنَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعَدْلِ في الْآخِرَةِ وَأَنَّهُ لَا ظُلْمَ فيها. و قيل: إنّ اللَّهَ يَنْصِبُ مِيزَانًا لَهُ لِسَانٌ وَ كِفَّتَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوزَنُ بِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ.
>
> ثم اختلفوا في كيفية الوزن، لأنّ الأعمال أعراض لا يجوز وزنها! فقيل: توزن صحائف الأعمال. و قيل تظهر علامات الحسنات و السيئات في الكفتين فيراها الإنسان. و قيل تظهر الحسنات في صورة حسنة، و السيئات في صورة سيئة. و قيل يوزن نفس المؤمن، و نفس الكافر. و قيل المراد بالوزن ظهور مقدار المؤمن في العظم، و مقدار الكافر في الذلة. قوله وَ وَضَعَ الْمِيزانَ وهو ما يوزن به ليتوصل به إلى الإنصاف و أصله (موزان) قلبت الواو ياء لكسرة ما قبلها، و المراد به هنا ذو الكفتين، و قيل: العدل. وَ رُوِيَ" أَنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السلام نَزَلَ بِالْمِيزَانِ، فَدَفَعَهُ إِلَى نُوحٍ عليه السلام وَ قَالَ: مُرْ قَوْمَكَ يَزِنُوا بِهِ". و جمع الميزان موازين، و منه قوله تعالى وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ، و قيل أراد الأنبياء و الأوصياء. قوله فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً. لا نزن لهم سعيهم مع كفرهم. قوله وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ، قيل أراد بِالْمَوْزُونِ المعتدل، أي أنبتنا فيها أنواعا من النبات، كل نوع معتدل باعتدال يختص به، بحيث لو تغير لبطل. و الْوَزْنُ عبارة عن اعتدال الأجزاء لا بمعنى تساويها، فإنه لم يوجد بل بإضافته إلى ذلك النوع، و ما يليق به. و أما اختلاف أنواع النبات فبحسب اختلاف أجزائها و كيفياتها»[8].

«...قيل أراد بِالْمَوْزُونِ المعتدل»؛ «کل شیءموزون». موزون یعنی معتدل. «أي أنبتنا فيها أنواعا من النبات، كل نوع معتدل باعتدال يختص به، بحيث لو تغير لبطل. و الْوَزْنُ عبارة عن اعتدال الأجزاء لا بمعنى تساويها»؛ این عبارت را برای این «ال» خواندنم. خیلی وقتها این «ال» آوردن، بحث را جلو میبرد. فرمودند وزن، عبارت است از اعتدال اجزاء نه تساوی اجزاء. اگر همهی اجزاء با هم برابر باشند، به آن موزون نمیگویند. موزون آن چیزی است که اجزایی باشند متفاوت و غیر متساوی اما معتدل. اگر معمولا چیزهای متساوی باشد که نیازی به وزن ندارید. یک کیلو گندم دارید، یک کیلو دیگر. وقتی میخواهید وزن آن را به دست بیاورید یک فضا است، اما وقتی این طرف ترازو یک سنگ میگذارید و آن طرف ترازو هم گندم میگذارید، موازنه برای این است که از دو جنس هستند ولی شما میخواهید بین دو چیزی که در اوصاف با هم متساوی نیستند، ببینید در وزن باهم برابری دارند یا نه. اعتدال بهمعنای برابری است؛ لا تساوی.

شاگرد: اشکالی ندارد خداوند متعال برای هر چیزی در عالم وجود مقدار و میزانی مشخص کرده باشد؛ در مأموریتی که دارد، در آن زمانیکه میخواهد بماند، آن احتیاجاتی از بشر ... .

استاد: بله، در اینکه هر چیزی یک اندازهگیری ای دارد که ما مشکلی نداریم.

شاگرد: چون خلقت بهمعنای اندازه است.

استاد: عرض بنده این است که در روح معنای وزن، اندازهگیری هست؟ یا نیست؟ اصل معنای آن اعتدال است، نه اندازهگیری. در این صحبت است.

شاگرد: یعنی هر چه به اندازهی خودش باشد، در نظام احسن عالم خلقت، به اعتدال خودش هم رسیده است. یعنی آن چیزی که خداوند خلق کرده به هر تقدیری هم باشد، آن معتدل است.

استاد: بله؛ همین چیزی که در آیهی شریفه هست. مثلاً اگر آیهی شریفه فرموده بود: «و انبتنا فیها من کل شیء موزون»، این یک جور بود. اما «من کل شیء موزونٍ» است. این وصف توضیحی است یا احترازی است؟ یعنی «من کل شیء موزون انبتنا»، شاید هم «انبتنا من شیء غیر موزون». یا نه، این وصف توضیحی است؟ یعنی «انبتنا کل شیء و کل شیء انبتناه فهو موزون»؟ نه اینکه «من کل شیء موزون، انبتنا» و شاید هم بیشترش را انبات کردیم که آن غیر موزونها را هم انبات کردیم. وصف توضیحی است. هر چیزی.

شاگرد 2: آن چیزی که معمولاً استعمال میشود این است که میگوییم فلان چیز را میزان کرد. این به اصل معنای وزن نزدیکتر است. مثلاً فرمان را میزان کرد. اینجا دیگر ربطی به ثقل یا اندازهگیری ثقل ندارد.

استاد: تنظیم.

شاگرد: ...

---

[1]. الانشراح،آیات ۲-۴.

[2]. الواقعه، آیهی ۳.

[3]. الرحمن، آیهی ۷.

[4]. همان، آیه‌ی ۱۰.

[5]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۳، ص ۹۷.

[6]. همان.

[7]. الحجر، آیه‌ی ۱۹.

[8]. طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۲۵.